مرگ شرف الدین

شهیدی، سیدجعفر

در دی ماه 1336، مرگ سیدعبدالحسین شرف‏الدین، جامعه شیعه را به مصیبتی بزرگ مبتلا کرد. اگر بگوییم این مصیبت به عموم مسلمانان وارد شد، سخنی مبالغه‏آمیز نیست؛ چنانکه به تعبیری دقیق‏تر باید این حادثه را ضایعه‏ای درعالم علم و ادب دانست.

اگر گفته رودکی درمرگ شهید بلخی که می‏گوید:

از شمار دو چشم یک تن کم

وز شعار خرد هزاران بیش

با مبالغه‏های شاعرانه آمیخته باشد، درمورد مرگ شرف‏الدین، مفاد شعر را باید تغییری داد و گفت که جامعه شیعه دیده‏ای روشن داشت و برای همیشه به هم آمد. اما خردمندان خود می‏دانند که از شعار خرد، چند کم شده است.

شاید این سخنان بر بعضی طباع ناگوار باشد. شاید نوشته مرا بر بی‏اطلاعی یا غرض حمل کنند.

هرچه بیندیشند یا بگویند، آزادند و ایرادی ندارم. اما باید متوجه بود که نمی‏گویم عالم درجامعه شیعه یکی بود و آن هم سیدعبدالحسین شرف‏الدین و چون او رفت، این عناوین و القاب را هم با وی به خاک سپردند. بنده نه چنین ادعایی دارم و نه تا این حد از سازمان علمی شیعه بی‏اطلاعم.

خدا را شکر که ما علمای فراوان داریم؛ بعضی در صف اول جبهه به ادای وظیفه مشغولند و...

خدا همه را توفیق دهد و برکات خود (به آنان) بیفزاید. و نیز نمی‏گویم شرف‏الدین فقیه بی‏مانند و اصولی بی‏همتا بود؛ چون آن مرحوم هر چند به شهادت مقاله‏ها و کتاب‏های مطبوع وی، درفقه و اصول، پایه‏ای ارجمند داشت. اما درحوزه نجف و قم،اصولی‏های مبرزی هستند که دراین فن، مقامی را احراز کرده‏اند.

می‏خواهم بگویم شرف‏الدین تا آنجا که بنده بی‏مقدار می‏شناسم تنها کسی بود که درعصر ما نخست روح اسلام وتشیع را به خوبی دریافت؛ آنگاه با قلم و گفتار، حقایق دینی را با لحنی موءثر و شیوا که از ایمان کامل و علم وافر او سرچشمه می‏گرفت، در صحنه‏هایی نشان داد، که چون او پهلوانی، توانایی چنین هنرنمایی را داشت.

درمنبر، خطیب و درمجلس، محدث و در درس، فقیه و درعالم مطبوعات، نویسنده‏ای سحار بود؛ گاهی هم همه این مقام‏ها را نادیده می‏گرفت و به کار تأسیس کودکستان و دبستان و دبیرستان می‏پرداخت و چون معلمی کهنه کار و دلسوز، نونهالان شیعه و سنی را از محبت‏های پدرانه خود بهره‏مند می‏ساخت.

اکثریت محیطی را که وی درآن سر می‏برد، مردمی تشکیل می‏دادند که در معتقدات مذهبی با او هماهنگ نبودند. اما او چون پزشکی وظیفه‏شناس که درد بیمار خود را می‏پرسد و با نژاد وملیت و زبان او کاری ندارد و دشمن‏های شخصی را در حریم محترم حرفه شریف خود راه نمی‏دهد. چنان رفتار می‏کرد که پیروان دو مذهب، او را رهنما و پیشوای خود می‏دانستند و از خوان علم وی، برخوردار می‏گشتند.

ما می‏دانیم، تألیف درنظر بعضی، کار ساده‏ای است و نیز می‏دانیم از دیرباز مردم مشرق بیش از آن که به ماده کتابی توجه داشته باشند. عظمت موءلف را نسبت به حجم و ضخامت کتاب می‏سنجند و...

اما شرف‏الدین، عالمی شرقی است که از آثار او در غزارت ماده و استحکام مطالب و طرز استدلال شیوه محققان امروز غرب را دارد. شرف‏الدین سال‏ها وقت صرف می‏کند تا کتابی به نام ابوهریره(1) انتشار می‏دهد. من این کتاب را خوانده‏ام ولی اکنون در دست ندارم. گویا صفحات آن از دویست و پنجاه متجاوز نیست (آن هم به قطع کوچک) اما هنگامی که کتاب در معرض قضاوت علمای سنت و جماعت و محدثان و مورخان ورزیده این طایفه قرار می‏گیرد، می‏خوانند و سخنی نمی‏گویند؛ یعنی سخنی ندارند که بگویند. تنها ادیب بارز و محدث و فاضلی مانند شیخ عبدالمتعال صعید، تیر انتقاد خود را به سوی کتاب ابوهریره رها می‏کند و با استفاده از ضرب‏المثل معروف «رمتنی بدائها و انسلت» در حدیثی از احادیث کتاب مناقشه می‏پیوندد. لیکن در شماره دیگر مجله هفتگی الرساله، که انتقاد شیخ عبدالمتعال را درج کرده است، پاسخی از شرف‏الدین می‏بینیم که منتقد را برای همیشه مجاب می‏کند.

مقاله سودمندی که درمورد جمع بین صلاتین نوشت، از جمله آثاری بود که توجه فقهای الازهر را جلب کرد؛ زیرا دانستند که اولاً علمای شیعه در این فتوا مبدع نیستند، و ثانیاً دنیای امروز، اجرای چنین حکمی را ایجاب می‏کند؛ و این یکی از امتیازات بی‏شمار این حکم است.

به خاطر آشنایی این بنده با آثار آن بزرگوار و ارتباط قلمی با آن مرحوم و نیز از جهت ادای وظیفه، با نوشتن این سطور خوانندگان ارجمند را تصدیع دادم. اسکنه‏الله فسیح جنانه.

پی‏نوشت‏ها:

ء این مقاله بار نخست در شماره 28دی سال 1336 در هفته‏نامه وظیفه به چاپ رسید. وظیفه به سردبیری سیدمحمدباقر حجازی منتشر می‏شد.

1- محتوای آن، شناساندن پایه اعتبار ابوهریره و مناقشه در روایت‏هاست، که از طریق او نقل شده.